

تقدیم به از هفت سالگی
میشل پیکمال تا به امروزش ...

A Michel Piquemal, depuis
ces 7 ans jusqu'à ce jour...

Vafai / توفایی

Je tiens à exprimer à
Michel PIQUEMAL et aux
Editions Albain Michel
toute ma reconnaissance
et gratitude pour leur
confiance.
Taraneh Vafai —



افسانه ها ۲

داستان های فلسفی جهان

میشل پیکمال ترجمه ی توفایی

پیکمال، میشل Piquemal, Michel - فلسفه - داستان‌های جهان /

نویسنده: میشل پیکمال؛ مترجم: ترانه وفایی؛ تهران: نشر او ۱۳۹۱.

۱۰۲ ص. فلسفه داستان؛ ج ۲.

۹۷۸-۶۰۰-۵۸۱۰-۰۸-۰

شابک:

فهرست نویسی بر اساس فیبا

Les philo - Fables

عنوان اصلی:

داستان‌های آموزنده، افسانه‌ها و قصه‌ها. وفایی، ترانه ۱۳۴۳، مترجم. فلسفه،

داستان؛ ج ۲.

۱۳۹۰ ج ۱۲ الف ۹۷ پ ۷ pz - ۸۳۱/۸۰۸ - ۲۳۶۹۰۶۳

داستان‌های فلسفی جهان — میشل پیکمال — ترجمه‌ی ترانه وفایی —

گرافیک متن و طراحی جلد: فاطمه رنوفایی — اجرای گرافیک متن:

فریبا رهدار — چاپ اول: ۱۳۹۱ — ۱۰۰۰ نسخه — انتشارات او —

تلفن: ۰۲۱ ۶۶ ۵۷ ۶۴ ۶۰ و ۰۲۱ ۶۶ ۴۷ ۳۰ و ۰۹۱۲ ۶۲۰ — فکس: ۰۲۱ ۶۶ ۵۷ ۶۴ ۶۰

قیمت: ۴۵۰۰ تومان

حق چاپ و نشر این اثر برای انتشارات او محفوظ است.

tarvaf@yahoo.com

www.oupublic.com

فهرست مطالب

۶	مقدمه‌ی نویسنده	جنبه‌های خوب بدبختی و جنبه‌های
۸	مقدمه‌ی مترجم	بد خوشبختی
۱۰	چرا آسمان دور است	۳۴ نوآموزان و شیر
۱۲	ماهگیر و تاجر	۳۶ بدون پلک زدن
۱۴	شاگرد جادوگر	۳۸ ترکه‌های پیرمرد
۱۶	زور گاو	۴۰ زندگی یک انسان
۱۸	سنت پدران	۴۲ درویش و فیل شاه
۲۰	جهنم و بهشت	۴۴ بازی شطرنج
۲۱	دنیا به آخر رسیده	۴۶ موسیقی
۲۴	روح آب	۴۸ تقسیم منصفانه
۲۶	سه حقیقت قناری	۵۰ بادبادک و پروانه
۲۹	ماهی از آسمان افتاده	۵۱ مردی که سایه‌اش را تعقیب می‌کرد
۳۰	اسب و الاغ	۵۴ تار نقره‌ای
	چوپانی که فریاد می‌کشید	۵۶ بازدید سلیمان از زندان
۳۲	«آی گرگ! آی گرگ!...»	۵۸ اولیس و آواز پریان

۸۵ _____ سگ عاقل
۸۶ _____ قوی‌ترین مرد دنیا
۸۸ _____ مرگ هیزم‌شکن
۹۰ _____ دانشمندی که در چاه افتاد
۹۲ _____ نامزد منتخب
۹۴ _____ اسب مأمون
۹۶ _____ انعکاس صدا
۹۸ _____ قدرت هنر
۱۰۰ _____ پادشاه
۱۰۲ _____ مارمولک
۱۰۳ _____ بهترین آرزو

۶۰ _____ مانعی به نام من
۶۲ _____ درخت بلوط و نی
۶۴ _____ سرزمین چوبدستی داران
۶۶ _____ پل دروغگوها
۶۸ _____ خروس یا مرغ
۶۹ _____ مرد خسیس
۷۰ _____ روباه و شیر
۷۲ _____ طوطی بازرگان
۷۴ _____ دو برابرش برای همسایگان
۷۶ _____ نان خشک یا کلوچه
۷۸ _____ سنت آدم‌سوز
۸۰ _____ تمثیل قورباغه‌های آب‌پز
۸۲ _____ الاغ فهمیده
۸۳ _____ حزب آدم‌های درست
۸۴ _____ دیوژن و کودک

مقدمه‌ی مؤلف

«چنانچه از فلسفه تصویری ترشرو، متکبر و وحشتناک ترسیم کنیم اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم. چه کسی برایم فلسفه را در پشت چهره‌ای زشت، بی‌رنگ بدظاهر نهان کرده بود؟ در واقع چیزی بانشاط‌تر، شفاف‌تر و خوشروتر از فلسفه وجود ندارد. یا پیش‌تر بروم هیچ چیز بانشاط‌تر از فلسفه نیست. فلسفه مدعی آرایه‌ی لحظاتی سرشار از شادی است. اگر به فلسفه ظاهری غم‌انگیز و منجمد بدهیم بدین معناست که فلسفه را در جایگاه واقعی خود نمی‌بینیم» - میشل دو مونتنی.

من اولین مجموعه‌ی *افسانه‌ها* (داستان‌های فلسفی) را در سال ۲۰۰۳ منتشر کردم. صد ساله مدرس در مقاطع مختلف آموزشی از این مجموعه به عنوان ابزاری برای اشاعه تفکر شهروندی و فلسفی در کلاس‌هاشان استفاده نمودند. خود من نیز به شمار غیرقابل تصویری از مراکز آموزشی دعوت کردم. در نمایشگاه‌های کتاب توانستم با والدین و بچه‌هایی که مشتاق بودند، گفتگو کنم. و امروز به جرأت می‌توانم بگویم سرمایه‌گذاری روی ورزیده کردن تفکر کودک و نوجوان به یاری داستان‌هایی که دارای پایه و اساس مشترک بشری هستند یک سرمایه‌گذاری موفقیت‌آمیز است.

از آن زمان، من به تلاش خود برای پیدا کردن داستان‌های زیبا و با محتوای غنی آموزشی ادامه دادم. حتی برخی از خوانندگان کتاب‌هایم تعدادی داستان، که آن‌ها را نمی‌شناختم، به من معرفی کردند و به این ترتیب توانستم کتاب‌های اندکی فراموش شده را دوباره کشف کنم. از آن میان می‌توان به: پنج‌تانترا به سانسکریت افسانه‌های کریلوف نویسنده روسی و یا کتاب فوق‌العاده‌ی باغ سحرآمیز چینی اشاره کرد. لازم است در همین جا به اختصار از دوستانم ژان کلود کاری ییز و بوریس سیرولنیک تشکر نمایم.

کتاب حاضر، مجموعه‌ی جدید افسانه‌هاست که این بار پیرامون محور «زندگی با هم» شکل گرفته است. زیرا به نظر می‌رسد که امروزه دقیقاً کمبود بشر در همین زمینه باشد. انزوای خودمحورانه و خطرناک در زندگی جمعی اجتماعی، موجب سست شدن پایه‌های «زندگی با هم» است. مدرسه که در مواجهه با مشکلات یک جامعه، در خط اول قرار

دارد، شاید افزایش نگران کننده‌ی خشونت و ارتکاب به اعمال دور از آداب شهروندی است. لذا، تعلیم و تربیت وظیفه مبرم تحکیم پیوند میان شهروندان آینده و آموزش گوش دادن به دیگری، داشتن روحیه انتقادی و یا بگویند آموزش دموکراسی را به عهده دارد. در جای جای کشور فرانسه، در واکنش به از دست رفتن ارزش‌ها، کارگاه‌ها و جلسات گفتگوهای فلسفی تشکیل می‌شود. نظام آموزشی که مدت‌ها از این حرکت نوآورانه عقب مانده بود، امروز به ضرورت و فوریت آن پی برده است. والدین نیز به دنبال نظام آموزشی به حرکت آمده و برای بازگشت به بنیاد ارزش‌های مشترک در تلاشند. زیرا ما نمی‌توانیم فرزندانمان را بدون سلاح تفکر و اندیشه‌ورزی در مقابل حرص و آز افرادی که می‌خواهند از فرزندان ما تنها مصرف کنندگانی سرخوش بسازند، رها کنیم.

ما همچنین نمی‌توانیم فرزندانمان را در بین افرادی رها کنیم که آن‌ها را فقط به چشم سربازان کوچک جنگ‌های صلیبی آینده نگاه می‌کنند. ما وظیفه داریم به فرزندانمان کمک کنیم تا یاد بگیرند با هم فکر کنند و متقاعدشان کنیم که مسایل انسان‌ها جهانی است و آن‌ها باید بدانند که ما همگی مسافران یک کشتی هستیم...

بشریت از ۴۰۰۰ سال قبل بیهوده فکر نکرده است. وظیفه ماست که این تفکر را به آیندگان منتقل کنیم. همان کاری که هر یک از نسل‌های قبل از ما انجام می‌دادند. با جرأت تمام امیدوارم که این داستان‌ها که از همه‌ی دنیا آمده‌اند، بتوانند نقطه آغاز مباحث و تفکرات ارزشمندی شوند که به فراتر و بزرگ‌تر اندیشیدن کمک نمایند.

«انسان شبیه یک نی است و ضعیف‌ترین جزء طبیعت. اما می‌اندیشد. کمی بخار و قطره‌ای آب کافی است تا آدمی را بکشد اما زمانی که جهان آدمی را نابود می‌کند باز آدمی بر نابود کننده‌ی خود برتری دارد زیرا آگاه است که می‌میرد اما جهان اگرچه بر آدمی سیطره دارد ولی از برتری خود آگاه نیست. بنابراین تمامی کرامت انسان در اندیشیدن است.» پاسکال، اندیشه‌ها.

میشل پیکمال

داستان‌های فلسفی جهان! کتابی دیگر! افسانه‌های ۲!

انتخاب روایت، حکایت، افسانه، قصه، داستان... و این بار به قول میشل پیکمال، برای زندگی با هم... این بار او داستان‌هایی را در کنار هم قرار می‌دهد که به روابط عمیق انسان‌ها برای بهتر زندگی کردن با هم به دور از خودخواهی و تعصب می‌پردازد. آن‌چه میشل پیکمال در این مجموعه انجام داده است، همان‌طور که قبلاً هم در جلسات مختلف در مورد این نویسنده و محقق محترم مطرح کرده‌ام، جمع‌آوری داستان‌هایی است از اقوام و ملل مختلف ولی تنها در راستای بیان مطلبی که در دل هر داستان برای نوجوان و یا هر مخاطب او وجود دارد کار او واداشتن مخاطب به تفکر است. ولی همان‌طور که در کتاب قبلی نیز گفتیم، پرداختن به ریشه روایت و تحقیق در صحت و سقم مآخذی که برای داستان‌هایی که منشأ ایرانی دارند ذکرشده هدف مترجم این کتاب نبوده است و اصولاً هدف نویسنده نیز در بازگو کردن این داستان‌ها نه جنبه تحقیقی بلکه وجه تعلیمی و تفکرانگیزی آنهاست.

در کارگاه‌های فیلسوف، پیکمال قصد دارد تلنگری به ذهن مخاطب بزند. می‌خواهد او را به تفکر وادارد. او را به سوی دنیایی فراتر، بزرگتر و حتی با نشاط‌تر بکشانند. او در آغاز از طریق قصه وارد می‌شود. روشی جذاب برای همه. و در ادامه در کارگاهش را باز می‌گذارد تا همه برای تفکر و تعمق بیشتر به آنجا وارد شوند. بدیهی است که خواننده اندیشه ورز ممکن است با خواندن داستان نتیجه دیگری بگیرد و یا سؤالات دیگری در ذهنش پدید آید که متفاوت با دیدگاه نویسنده است. هدف همین است: خواندن، تأمل، پرسش و جستجو.

به امید آنکه از خواندن این کتاب لذت ببرید و برایتان مفید واقع شود که این، هم آرزوی

نویسنده و هم مترجم کتاب حاضر است. و به امید آنکه بتوانید از کارگاه‌های فیلسوف که عموماً به مسایل مشترک بشری در جهان می‌پردازد، به رغم تفاوت‌های فرهنگی و با در نظر داشتن برخی اختلافات در دیدگاه‌ها و باورها استفاده لازم را ببرید.

بر خود لازم می‌دانم از میشل پیکمال به خاطر همدلی و محبتی که در راستای ترجمه این کتاب نشان داد و نیز به خاطر اعلام و به رسمیت شناختن من به عنوان مترجم منحصر آثارش در ایران سپاسگزار می‌کنم. همچنین مراتب قدردانی و سپاس خود را از آقای محمد شریفی به خاطر بازنگری متن فارسی کتاب و ارائه پیشنهادات مفید اعلام می‌دارم.

با احترام همیشگی به شما خوانندگان عزیز
ترانه وفایی

چرا آسمان دور است؟

در روزگارن بسیار قدیم، آسمان در دسترس همه‌ی آدم‌ها بود. و این چیزی شگفت‌انگیز بود.

در حقیقت، آدم‌ها برای سیر کردن شکمشان به کار کردن نیاز نداشتند. هنگامی که گرسنه‌شان می‌شد، دستشان را به طرف آسمان دراز می‌کردند، تکه‌ای از آن را جدا می‌کردند و می‌خوردند.

ولی یک روز، آسمان به خشم آمد. زیرا آدم‌ها دیگر به او احترام نمی‌گذاشتند. آخر، آن‌ها گاهی تکه‌ای از او را یا ماه را می‌کندند و هنوز آن را تمام نکرده، به دورش می‌انداختند.

آسمان به آن‌ها اخطار کرد که اگر به تخریب‌اش ادامه دهند، خواهد رفت! از آن پس آدم‌ها کمی به فکر فرو رفته و دوباره به او توجه کردند.

سال‌ها پشت سر هم می‌گذشتند. دیگر اخطار آسمان به فراموشی سپرده شده بود. تا این که روزی، زنی زیاده‌خواه و سیری ناپذیر یک قطعه‌ی عظیم از آسمان را جدا کرد تا بخورد. با این که تمام روز از آن می‌خورد نتوانست تمامش کند. شوهرش را صدا زد که تمامش کند ولی او هم نتوانست.

زن همه‌ی دوستان و اهالی ده را صدا کرد، ولی تمام نشد. با ناامیدی، دور از چشم همه، باقیمانده را به دور ریخت.

آسمان که همه چیز را دیده بود، به خشم آمد. خشمش بی‌سابقه بود. پس تصمیم گرفت خود را بالا ببرد. بالا و بالاتر. خیلی بالا... و از دیده‌ی آدمیان محو شود.

و از آن زمان بود که آدم‌ها مجبور شدند کشاورزی کنند و برای سیر کردن شکمشان کار کنند!

اقتباس از حکایت افریقایی